

درس پانصد و بیست و یکم

اتحاد بین حقیقت ذات با عالم اعیان در خارج

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

۱. تلمیذ: در مورد استطاعت شخصی که از حج برمی‌گردد آیا برای ادامه زندگی باید پول داشته باشد، مسکن داشته باشد؟ استاد: نه این چیزی نیست که در روایات باشد. آنچه که هست این است که وقتی که [شخص] برمی‌گردد بتواند به زندگی ادامه دهد. حالا بعضی هستند هر روز پول می‌گیرند و هر روز خرج می‌کنند. منظور این است که در برگشت فقیر نباشد نه اینکه پولی کنار داشته باشد، فقیر نباشد و به همان زندگی‌اش ادامه دهد. بعضی‌ها کار می‌کنند مثل عمله و بنا روزمزد هستند؛ روز سرکار می‌روند و همان پول را عصر می‌گیرند و خرج می‌کنند، رفتن به حج برای اینها اشکال ندارد. یا کسی که در اداره کار می‌کند وقتی که برمی‌گردد دوباره [به] سرکارش در اداره می‌رود و پول می‌گیرد. یا کسی که دکان دارد برمی‌گردد دوباره کرکره را بالا می‌کشد و طوری‌اش نمی‌شود، این چیزی است که معلوم نیست اصلش از کجا درآمده است. این [شخص] برمی‌گردد و دوباره به روال زندگی‌اش ادامه بدهد.

اصلاً مسئله استطاعت این نیست که در رسائل عملیه مطرح می‌شود، ما چنین چیزی نداریم. آنها خیال می‌کنند که استطاعت یک لفظ قلمبه‌سلمبه است. استطاعت یعنی که بتواند! همین! کسی که بتواند، بتواند دیگر! قلمبه‌سلمبه نیست که [با لحن خاصی بگویند که] استطاعت! طاء مؤلف! [استطاعت] این است که بتواند به مکه برود.

تلمیذ: آیه چرا گفته است ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَنِي تَمِيمٍ مِّنْ أَسْطِطَاعٍ إِلَىٰ سَبِيلِ ۗ﴾؟*

استاد: یک وقت طرف می‌رود و می‌گوید: اگر مردم هم مُردم! مریض هست، فلج است، می‌گوید که برود. خیال نکنند کسی که از نخاع به پایین فلج است مثل نماز که باید بخواند، این هم این طور است. نه، استطاعت و توانستن [یعنی] همین معنای روش عادی و حرکت عادی است. الآن با این توصیفی که شده است بسیاری از افراد از رفتن به حج محروم هستند.

تلمیذ: [پس] ﴿مَنْ أَسْطِطَاعَ إِلَىٰ سَبِيلِ ۗ﴾؟ [یعنی] بَأَيِّ نَحْوٍ كَانَ؟

استاد: بَأَيِّ نَحْوٍ كَانَ.

امام مجتبی علیه‌السلام ۲۵ سفر به مکه رفتند که اغلب اینها پیاده بود! حالا اگر واقعاً کسی که می‌تواند حتی پیاده برود و برای او مشکل هم نیست، نه مریض می‌شود، نه آرتروز دارد، نه ناراحتی دیگر دارد، کاملاً راحت می‌تواند برود یعنی بدون مشقتی می‌تواند برود. حالا ما نمی‌گوییم که از فواصل بعیده مثلاً صدها فرسخ [برود]، بالأخره بین مکه و مدینه ۷۰ فرسخ هست. ۷۰ فرسخ کم نیست! باید دید آن منافعی که برای انسان به واسطه حج پیش می‌آید ارزش این را دارد که این ۷۰ فرسخ پیاده برود یا نه؟! به این مسئله کسی توجه نمی‌کند.

کسی که زاد داشته باشد، راحله داشته باشد، قافله داشته باشد، شاکله داشته باشد، برگردد و پول کنار گذاشته باشد، مسائلی پیش نیاید، فلان نباشد، مثلاً سر فرصت یک استخاره کند سه تا ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾** بخواند و به خود فوت کند بعد برود! الآن به این نحو مطرح است! حالا بعضی‌ها که موفق به رفتن حج نشدند شاید مقداری این را هم برای خود افتخار تلقی کنند! در نوشته‌ها

صحبت در کیفیت احساس تحقق امر خارجی است و عرض شد که آن اتحاد به واسطه اتحاد نفس با آن صورت ذاتیه است به حیثی که آن صورت ذاتیه جزء نفس می شود و دیگر قابل انفکاک با نفس نیست. اینجاست که انسان آن احساسی را که در مسائل حالیه دارد همان احساس را نسبت به مسائل گذشته دارد و همان احساس را نسبت به مسائل آتیه که به نحوی از انحاء برای او روشن و مشخص شود. این احساس موجب می شود که انسان همان جهت و همان حیثیت فعلیه را بتواند ادراک کند.

لذا این قضیه بالوجدان برای ما روشن و مشخص است که چطور ما می توانیم با حقایق خارجی ربط پیدا کنیم و آن صورت علمیه در ما و در وجود ما نقش ببندد. از اینجا می خواهیم به مطلب دیگر برویم؛ استفاده ای که از مجموعه مطالب می شود و نتیجه ای که گرفته می شود این است که از نقطه نظر صور علمیه هیچ فرقی بین تحقق و عدم تحقق اشیاء خارجی وجود ندارد؛ یعنی آنچه را که در خارج محقق است دخالتی در اتحاد صورت عینیه با انسان ندارد بلکه صرفاً یک جنبه ربط و واسطه را برای انسان ایفاء می کند و بیش از این هنری از دست او بر نمی آید، سواء اینکه انسان عیناً و جسماً با آن حوادث واقعی ارتباط داشته باشد یا اینکه ارتباط نداشته باشد، از این نقطه نظر دیگر تفاوتی نمی کند.

کیفیت صورت علمیه حق نسبت به اعیان خارجی

حالا صحبت ما این است که در علم عنائی حق نسبت به اشیاء خارجی در جایی که ما بالوجدان حقایق اشیاء خارجی را - چه آن [چیزی] که قبلاً اتفاق افتاده است یا آن [چیزی] را که الآن با آن اتحاد زمانی یا مکانی داریم و چه آن اشیاء و حقایقی را که بعداً اتفاق می افتد - به یک نسق واحد و بر یک نهج واحد به صورت

دیده ام و در صحبت ها شنیده ام که فلانی چون در همه عمرش مستطیع نبود به مکه نرفت و این دلالت بر زهدش می کند! مگر خود حضرت ابراهیم علیه السلام چگونه به مکه آمد؟ سوار یک الاغ شده بود و از فلسطین آمده بود، روزها، شبها، ماهها، دیگر چطوری خودشان ...

تلمیذ: از سابق مرسوم بوده است مردم به همین مشقت حج می رفتند. استاد: بله، آنها این طور نبوده است، درست است این مسئله ای که شما می گوید همین طور است، آن موقع این حرف ها نبود، قافله راه می افتاد و نصف قافله پیاده می آمدند. می گویند که در قافله هایی که آن موقع برای حج می آمدند نصفی [از افراد] پیاده بودند، وصیت می کردند شاید دیگر برنگردند، چقدر در راه می مُردند، این طور نبوده است که با طیاره بروند.

*. سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۲:

«و برای خداوند برعهده مردم است که: قصد خانه او را بنمایند؛ کسانی که استطاعت وصول بدان خانه را دارند.»

*. سوره اخلاص (۱۱۲) آیه ۱. الله شناسی، ج ۳، ص ۲۵۶:

«بگو: داستان از این قرار است که خداوند دارای صفت احدیت است.»

تفصیل، لا بصورة الإجمال، با آنها احساس وحدت می شود، این صورت علمیه حق نسبت به اعیان خارجی به چه کیفیت است؟ آیا به کیفیت اجمال است یا به کیفیت تفصیل است؟ به کدام کیفیت است؟ یعنی حضرت حق نسبت به اعیان خارجی و نسبت به آنچه از موجودات و از مخلوقات به صورت مجرد یا به صورت غیرمجرده علم دارد، این علم حق نسبت به اشیاء خارجی به چه نحوی است؟ آیا به صورت اجمال است که وقتی این صور در ذات و نفس حق متعال هست، عینی و اثری از آن اشیاء خارجی نیست. صرفاً یک اجمال و ابهامی نسبت به صور خارجی در ذات او هست و بعداً که این صور خارجی تحقق پیدا می کند، در مقام عینیت خارجی که مقام شهود است آن موقع نسبت به متعینات و معلومات علم تفصیلی پیدا می کند، این است؟! در ما این چنین نیست چه برسد به او! اطلاع و علم ما که نسبت به اعیان خارجی علم تفصیلی است و اگر ذات اقدس حق نسبت به اشیاء علم تفصیلی نداشته باشد بلکه علم اجمالی داشته باشد، در ظرف علم اجمالی آیا جاهل به تفصیل نیست؟ ما در مرتبه علم اجمالی جاهل به تفصیل هستیم، ما این طور هستیم. در جلسه قبل عرض کردم که قضایایی که مربوط به سال گذشته هست آن قضایا در نفس ما موجود هست اما **بالإجمال! لا بالتفصیل!** باید یک ساعت فکر کنیم، دائماً ذهن را به عقب ببریم تا ببینیم در چنین روزی مثلاً چه مسائلی اتفاق افتاده است. همان آن اگر از شما پرسند که آقا شش ماه پیش روز پنجشنبه چه کار کردی؟ می گوید که تازه الآن باید ببینم که شش ماه پیش چه زمانی هست! باید به تقویم نگاه کنم بعد از اینکه دقیقاً به تقویم نگاه کردم، خودم را ببرم، کم کم به عقب برگردانم تا اینکه ببینم در فلان روز چه مسائل و قضایایی بوده است، آیا برسم یا نرسم؟

استاد: تمام صور در نفس انسان وجود تفصیلی دارد؟

کیفیت علم اجمالی و تفصیلی انسان نسبت به معلومات خود

تلمیذ: در مقام استحضار شهودی! الآن که نیست. اگر الآن از شما پرسم دیشب چه کار کردی، چه می گوید؟ همه اینها در نفس هست. منظور از تفصیل یعنی تفصیل در مقام شهود در مقام بیان و مقام معاینه. منظور در آن است نه اینکه به نحو [عدم]. اجمال دلالت بر عدم نمی کند، اجمال فقط دلالت بر اندماج می کند، اندماج با عدم دو تاست. شما وقتی چیزی را به ذهن می آورید چیزی را خلق نمی کنید و از عدم به وجود نمی آورید بلکه همانی را که ذخیره و مندمج شده است و آن ملف را باز می کنید؛ لف را به نشر مبدل می کنید. همین نشر دوباره به لف مبدل می شود، وقتی که شما این نشر و صور خارجی ظاهریه را یک به یک در ذهن عکس برداری کردید و اتحاد ذهنی و وجود علمی نسبت به اینها پیدا کردید مدام اینها از نشر در پرونده می رود، مدام در ملف می رود، مدام تبدیل به لف می شود، این طومار دائماً پیچیده می شود. افراد در این قضیه متفاوت هستند؛ بعضی ها ذهنشان تیز است، بعضی ها حاد هستند و بعضی ها متفاوت هستند و دارای مراتب مختلفی

هستند. به طور کلی هر کسی هم باشد [حتی] بوعلی با آن ذهن حادث باشد، اگر بگویند که دو ماه پیش چه کار کردی؟ می گوید که باید فکر کنم! این مسئله که الآن تبدیل به لف شده است حالا می خواهد از لف به نشر تبدیل شود. در عالم لف که همان عالم اجمال است، آیا این جهل بر ما حاکم نیست؟ حاکم است، جاهل هستیم دیگر!

تبدل جهل به علم در انسان به واسطه تأمل و تعمل نفسانی

پس ما در ظرفیت لف و اندماجمان، - یعنی در همان مرتبه تطور و جودی و مقام هوویت و صور اعیان ثابته که عرفا از آن به حضرت علمی تعبیر می آورند - در آن موقعیت خودمان و در آن حضرت علمیه اجمالی و در همان حضرت و مرتبه برای ما جهل حاکم است، جهل دلالت بر نقصان می کند بعد به واسطه تأمل نفسانی و تعمل این لف به نشر تبدیل می شود و جهل به علم تبدیل می شود. آیا در ذات حق هم همین طور است؟! یعنی آیا در ذات حق این صور علمیه از اول خلقت *إلی ماشاء الله*، تمام تطورات وجود، تمام ادوار و اطوار وجود در آن موقعیت اجمال موجب جهل ذات نسبت به صور است؟ پس ذات جاهل است! برای او دو مرتبه اجمال و دو مرتبه شهود و تفصیل و بسط تفاوت دارد! این که نمی تواند این طور باشد.

وجود تمام صور علمیه در ذات پروردگار به صورت تفصیلی

بنابراین تمام صور علمیه برای ذات بر یک نسق است و در آنجا اصلاً اجمال راه ندارد. تا اینجا مسئله تمام [است]. حالا سراغ این مسئله می آییم! در اینجا البته ما می خواهیم نتیجه بگیریم والا اگر وارد این بحث هم نشدیم، نشدیم به خاطر اینکه بحث ناتمام نماند.

با دلیل و برهان دیگر برای اینکه هر چیزی که صورت خارجی و صورت عینی پیدا نکند در مرتبه عدم باقی می ماند و عدم «شیء لا یُخْبِرُ عنه لا شیءٌ حتی یُخْبِرُ عنه و یُخْبِرُ به»، با این برهان این را در کنار مقام تفصیل و مقام غناء حق و جنبه علیت حق قرار دهیم، به این نتیجه می رسیم که برای این صور علمیه در ذات حضرت حق قطعاً باید مایزاه خارجی وجود داشته باشد. اگر مایزاه خارجی وجود نداشته باشد بنابراین باید محکی صور، محکی معدوم باشد. حاکی معدوم چطور می تواند امر و جودی باشد؟! این صوری که در علم عنائی حق منطبق و منتقش است، - حالا به تعبیر ناقص ما، فقط برای تقریب اذهان است والا نقش اصلاً در آنجا معنایی ندارد - آیا مایزاه خارجی دارد یا ندارد؟ اگر مایزاه خارجی نداشته باشد پس حاکی امر و جودی است، این حاکی نمی تواند حکایت از محکی کند چون همه این صور حکایت از محکی می کنند.

الآن تا شما در اینجا ننشسته اید، صورت علمیه ذاتیه که با نفس من اتحاد دارد در نفس من منتقش

نمی‌شود، باید شما در اینجا باشید. بله! ممکن است من همین‌طوری در ذهن خودم تصویری کنم، فرض کنید که آقای فلانی اینجا و آقای فلان اینجا [است] ولی این که صورت خارجی ندارد! این چیست؟ این علم علمی است که فایده ندارد! این علم، علم حاکی نیست! این علم، علم تفصیل نیست! این تخیل است!

وجود نفس الأعیان در علم عنائی حق

در حالی که در علم عنائی حق آن حقیقت حاکیه از عالم اعیان در آنجا هست، دوباره این تعبیر من تعبیر ضعیف و ناقصی است حالا [بعداً] می‌گوییم، نفس الأعیان موجود است! حالا قبل از اینکه به این برسیم این مقدار را جلو بیاورید که آن علمی که حضرت حق دارد آیا مانند توهمات و تخیلات ماست؟ یعنی همان مانند انیاب اغوال هست که با فرض فرضی توهمی در ذهن نقش می‌بندد که حیوانی دارای این خصوصیت، این سر، این دست، این پا و ... آیا به این قسم است؟ در حالی که اصلاً وجود خارجی ندارد؟! یا عنقائی که ما تصویری از او کنیم که در فلان کوهی قرار گرفته است، پرهایش این‌طور، دمش این‌طور، پاهایش این‌طور، منقار و سرش این‌طور است، آیا به این نحو است که اصلاً وجود خارجی ندارد؟! یا اینکه نه! آن علمی که در حضرت حق هست آن حاکی نفس واقع است و آن علت برای محکی خارجی است؟ کدام یک از این دو است؟! نمی‌شود آن باشد. آن علمی که در حضرت حق هست آن علم جنبه‌علیت با آن محکی خارجی دارد و او می‌تواند حقیقت علی را در علم الهی حق ایجاد کند.

برهان دیگر؛ آیا انفصال بین علت و معلول ممکن است یا نه؟ ممکن نیست پس نتیجه [این است که] تمام عالم وجود به‌نحو علمی و عینی در ذات حق بوده است و خواهد بود. تمام عالم وجود! ممکن است شخصی بگوید که چیزهایی که هنوز نیامده است چطور؟! چیزهایی که هنوز نیامده است در دید ما نیامده است! ولی در علم حضرت حق که همه چیز آمده است و همه چیز ثابت است، ما الآن در روز سه‌شنبه قرار داریم و نسبت به چهارشنبه خبر نداریم، آیا روز چهارشنبه فردا می‌آید یا نمی‌آید ولی آیا در نزد آن کسی که جانش با حقیقت عالم مشیت روشن و آشنا شده است هم شک هست یا نه؟! آن کسی که حقایق عالم وجود را می‌بیند و وقایع را می‌بیند، اگر از او بپرسند که فردا چهارشنبه هست، خواهد آمد یا نه؟ می‌گوید که مگر الآن نمی‌بینید؟! همین را که الآن می‌بینید، استدامه‌اش به فردا هم خواهد رسید و دوامش هم به فردا خواهد رسید. نه اینکه خبر بدهد که فردا می‌آید، این را بنده هم می‌توانم بگویم! عمه من هم می‌تواند بگوید! آنها هم می‌توانند بگویند که بله فردا چهارشنبه هم می‌آید. بر فرض هم که ما مُردیم اما چهارشنبه که سر جایش هست، ولی نه [قضیه این‌طور نیست]! آن را بچه‌های کوچک هم می‌توانند بگویند! آن مطلبی را که او می‌گوید احساسی است که الآن نسبت به وضعیت فعلی دارد! همان احساسی را که نسبت به وضعیت فعلی دارد همان احساس را نسبت

به فردا دارد! این منظور ماست. همان احساس را نسبت به هفته دیگر دارد، یعنی چه؟ یعنی دیگر برای او زمان برداشته شده است، دیگر برای او حرکت زمان عوض شده است. او دیگر از زمان گذشته است و دیگر بصیرت او و چشم او و ادراک او برای وصول به حقایق محتاج به زمان نیست. وساطت و وسیله زمان بودن از او دیگر گرفته شده است و به همان کیفیت که الآن دست می برد و این لیوان را برمی دارد، به همان کیفیت دست می برد و شما نمی بینید که لیوان هفته بعد را برمی دارد! این عجیب است! همین طور که الآن این شیشه را در مقابل می بیند و این را با دستش جابه جا می کند، همین طور با دست آن قضیه ای را که باید هفته دیگر اتفاق بیفتد از الآن جابه جا می کند، هفته دیگر می بینید که این [چیزی که] باید اینجا باشد اینجا نیست! چه کسی هفته پیش این را اینجا گذاشته است؟! - مقداری فکر کنید، این قدر چیز نداشته باشید - چرا؟ چون تصرفی که الآن می کند تصرف در علت اوست؛ در علت آن حادثه و عمل و پدیده خارج تصرف می کند ولی چون در علت این مسئله زمان قرار گرفته است لذا از دیدگاه ما این علت در ظرف زمان به معلول اتصال دارد نه اینکه علت جدای از معلول است و هفته دیگر کار خودش را می کند و آن پدیده و حادثه را در خارج به وجود می آورد! علت جدای از معلول نیست یعنی الآن اگر چشم باطن و یا مثال و یا از مثال بالاتر که ملکوتی [است] برای شما روشن شود، خواهید دید که تمام آنچه را که بعداً اتفاق خواهد افتاد الآن موجود است! بین موجود و مجهول فرق است. بله، از دیدگاه ما مجهول است و ما این را می دانیم، همان طوری که پشت این دیوار برای شما مجهول است، الآن در این پشت مگر اطاق نیست؟! مگر افراد در اینجا نیستند؟! مگر زندگی نمی کنند؟! آیا شما می بینید؟! حالا اگر شما نمی بینید باید بگویید که نه، نیست؟! چه زمانی هست؟ وقتی که ما در را باز کنیم و برویم آن در را نگاه کنیم و ببینیم که دو نفر در آنجا زندگی می کنند. آن وقت می گوئید که هست یا می گوئید که عالم شده اید؟! نمی توانیم بگوییم که نیست. هست ولی برای ما مجهول است. تمام مسائل زمان مثل این دیوار می ماند؛ برای بعضی ها این دیوار لا دیوار است، حائط لا حائط است. این چشم من نمی تواند پشت این دیوار را ببیند اما اگر قدرتی در چشم من زیاد شد، می تواند از همین دیوار عبور کند و آن کسانی که در این اطاق هستند را ببیند. فقط یک عبور! این عبور فقط برای افراد عادی منوط به زمان است ولی برای افرادی که آن جنبه ملکوتی آنها قوی شده است و چشم ملکوتی آنها باز شده دیگر زمان برای آنها معنای ندارد! نه اینکه امر معدوم هفته دیگر موجود می شود، نه! امری که در هفته دیگر اتفاق می افتد، فردا اتفاق می افتد، ماه دیگر اتفاق می افتد، سال دیگر اتفاق می افتد، همه این امور موجود است [ولی] بنده اطلاع ندارم. پرونده در اینجا هست. در این پرونده که در اینجا هست به تفصیل تمام وقایعی را که در یک ماه گذشته اتفاق افتاده است، نوشته اند. مثل آنها که در سابق بودند؛ واقعه نگار بودند و وقایع را می نوشتند. از شما سؤال می کنند که آقا شما اطلاع بر این پرونده دارید؟ می گوئید: بالاجمال، هنوز باز نکردیم! بالاجمال می دانید که مطالبی در اینجا نوشته شده

است ولی وقتی که پرونده را باز کردید، صفحه اول روز فلان! صفحه دوم روز دوم! صفحه سوم روز سوم! یک به یک تمام مطالب را که در یک ماه گذشته که هر روز در همین قم اتفاق افتاده است در این پرونده نوشته شده است؛ فلان خیابان تصادف شده است، فلان درس داده شده است، فلان شخص فوت کرده است تشییع شده است، فلان جلسه برقرار شده است و تمام مسائل هم نوشته شده است. پس تمام این مسائل به تفصیل در این پرونده هست ولی ما جاهل هستیم. برای رسیدن به این باید یک به یک ورق را کنار بزنیم؛ روز اول، روز دوم، روز سوم تا به روز آخر برسیم. پس علم عنائی حق نسبت به اشیاء خارجی تصویر نیست جانم! عکس نیست! چیست؟ **نَفْسُ حُضُورِ الْأَشْيَاءِ خَارِجاً** در مقام بسط و مقام شهود در علم عنائی حق موجود است. این معنایی است که تمام اشیاء در علم حق بود.

عدم فرق بین مطالب فلسفی با دلایل نقلی

حالا با توجه به این قضیه آیا ممکن است که انسان تصور کند که این علم حق و این اشیاء لحظه‌ای از ذات حق جدا بوده باشد؟ محال است و دیگر نمی‌شود باشد، پس چه فرقی شد؟ اینجاست که به آن کلام موسی بن جعفر یا امیرالمؤمنین علیهم‌السلام [می‌رسیم] - هر دو همین حرف را دارند، ائمه علیهم‌السلام دارند - که **«كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ وَ الْآنَ كَمَا كَانَ»** عبارت **«الآن کما كان»** در بعضی [از نسخ] نیست ولی در بعضی از روایات هست که **«الآن کما كان»** تمام سرّ در این **«وَ الْآنَ كَمَا كَانَ»** است. این مسئله انسان را به این حقیقت می‌رساند که چطور شما الآن مقام شهود و مقام علم ذات حق را بالوجدان احساس می‌کنید. الآن خودمان می‌بینیم که آن خدایی که بالای ماست، بالای آن ابرها!! این خدایی که الآن هست چطور الآن نسبت به ما اشراف دارد و چطور نسبت به ما قیومیت دارد و چطور نسبت به ما و حوادث جنبه‌علی دارد، همین‌طور قبل از ما همین‌طور بوده است! با این بیان روشن می‌شود که تمام اشیاء عالم ...

حالا فهمیدید که بین فلسفه و دلایل نقلی فرقی نیست؟ مهم این است که انسان برسد و آنچه را که از نقل و از شرع رسیده است با عقل تطبیق می‌کند. حالا شخصی نمی‌رسد دیگر نقصش از خودش است و همین‌طور در مقام شهود هم همین مطلب را شهادت می‌دهد؛ شهود عرفا و اولیاء الهی - که دیگر آنها جای خودش را دارد و حالا وارد نمی‌شویم که از بحث خارج نشویم - حکایت از این مسئله دارند. بیاناتی که دارند بر اینکه در یک لحظه خود را با تمام عالم وجود از اول خلق الی ازل خود را متحد می‌بینند، این حمل بر چه می‌شود؟ نه اینکه خود را در یک نقطه ببینند، نه اینکه یک مقطع از زمان را اشغال کرده باشند، نه! در کل زمان و غیر زمان! احساس آنها اصلاً احساس مافوق زمان می‌شود.

حقیقت علم ربوبی در علم عنائی

معنای اتحاد بین حقیقت ذات با عالم اعیان در خارج

بنابراین حقیقت علم ربوبی در علم عنائی حق عبارت است از حقیقت وجود اعیان خارجی و از آنجایی که بین علت و بین معلول نمی‌تواند فاصله‌ای باشد بنابراین علم عنائی حق عبارةً اُخرای خلق و وجود همهٔ اشیاء است و این همان مطلبی است که خواجه حافظ شیرازی - اعلی الله مقامه - می‌فرماید:

این همه عکس می و نقش مخالف که نمود *** یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد^۱

[در] یک نظر هرچه بود خلق کرد، پس این تحولات چیست؟! همهٔ این تحولات در آن یک نظر هست البته نه نظر خشک و چوب و چدن، نه! نظری که در آن نظر تا خدا خدایی می‌کند اطوار مختلف اوست و تا خدا خدایی می‌کرد اطوار مختلف هست و تا خدا ازلاً و ابداً که حقیقتش حقیقت سرمد است، در تمام حقیقت سرمد که ذات اقدس حق متصف به سرمدیت است، در همهٔ آنها هیچ برهه از برهه‌ها و هیچ حینی از اعیان نبوده است که ذات اقدس حق از خلق خالی باشد و از علیت تهی باشد و از تکوین و تکوّن عاری باشد و هیچ وقت چنین چیزی نبوده است. این معنای اتحاد بین حقیقت ذات با عالم اعیان در خارج است. صحبت ما در اینجا این بود.

وجود دو علم برای ذات اقدس حق

از این مطلبی که ما نسبت به آن بحث شروع کردیم این نتیجه را می‌گیریم که بین علم حق نسبت به ذات و علم حق نسبت به اعیان در اینجا دیگر تفاوت شد. ذات اقدس حق دو علم دارد؛ یکی علم نسبت به ذات که همان علمی است که از وجود ذات برمی‌خیزد بدون خلق حتی اگر ذات اقدس حق خلق هم نداشت. اگر خدای متعال خلق نداشت بالأخره نسبت به خودش که همان وجود بحت و بسیط است آیا عالم هست یا نه؟ آن علم لاینفک از ذات اقدس حق است به‌عنوان عدم انفکاک ماهوی. این علم که علم به معلول است و علم به اعیان است این همان علمی است که «**كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُن مَعَهُ شَيْءٌ**». پس این دو باهم تفاوت می‌کنند. دیگر این مقدار نسبت به مسئله علم و حیات و قدرت مطالب روشن شد و إن شاء الله از جلسه بعد در بحث اسفار می‌رویم.

تلمیذ: حرکت در مباحث فلسفی حرکت جوهری و تبدیل اینها همه ...

استاد: ما هكذا ظنّ بک و لا أخبرنا من فضلک و علمک و کمالک!! حرکت هم در همان یک نظره

^۱ . دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۱۱.

هست. ظهورات مختلف است و اسم همان ظهور مختلف را حرکت می‌گذاریم. حالا شما اسم آن را سکون می‌گذارید دیگر تصمیم در اختیار شماست! می‌خواهید به زن مرد بگویید و به مرد چغندر بگویید اختیار با شماست!

تلمیذ: خود ذات که به معلولش نگاه می‌کند ...

استاد: آنجا دیگر حرکت نیست، درست است.

تلمیذ: ما خودمان خود خداییم.

استاد: اگر شدی آن وقت ببینم چه می‌گویی ولی خیلی مانده تا بشوی! حالا که نیستی باید بگویی:

حرکت! هر وقت خدا شدی آن وقت بگو: سکون.

فناء، صرفاً یک انکشاف

[این را هم بگوییم که] از اینجا ما مسئله فناء را هم مقداری گفتیم ولی حالا اسم نیاوردیم و در اینجا آن

مباحث مرحوم علامه طباطبایی با مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیهما - در مهر تابان باید برای رفقا روشن

شود که حق با آقا است یا علامه طباطبایی! در این صورت حق با مرحوم آقا خواهد بود. در آن مطالبی که در آنجا

هست [باید قائل شد] اصلاً فنائی وجود ندارد و فناء صرفاً یک انکشاف است.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد